

# شہر یاران گمنام

احمد کسروی

## فهرست

پیشگفتار.....	۱۱
بخش نخستین: دیلمان - جستانیان، کنکریان، سالاریان	
دیلمان و دیلمستان.....	۲۳
دیلمان در زمان ساسانیان.....	۲۴
دیلمان و تازیان.....	۲۵
نخستین جنگ دیلمان با تازیان.....	۲۸
جنگ‌های دیلمان با تازیان (دوره نخستین):.....	۳۰
جنگ‌های دیلمان و شاعران عرب.....	۳۴
علویان و دیلمان.....	۳۷
گفتار نخستین: جستانیان	
در دیلمستان.....	۴۱
۱- مرزبان پسر جستان.....	۴۲
۲- جستان پسر مرزبان (جستان دوم).....	۴۳
۳- وهسودان پسر جستان.....	۴۴
۴- جستان پسر وهسودان (جستان سوم).....	۴۵
اسلام پذیرفتن دیلمان به دست ناصر کبیر.....	۴۸
۵- علی پسر وهسودان.....	۵۰
۶- خسرو فیروز پسر وهسودان.....	۵۲
۷- مهدی پسر خسرو فیروز.....	۵۲
پایان کار جستانیان.....	۵۲
گفتار دومین: کنکریان.....	
در تارم وزنگان و ابهر و سهرورد.....	۵۵
۱- محمد پسر مسافر.....	۵۷

۱۱۷ ..... پایان کار ابراهیم  
 ۱۲۰ ..... ابوالهیجاء نوه سالار  
 ۱۲۳ ..... آخرین بازماندگان سالاریان  
 ۱۲۵ ..... ملحق‌ها

**بخش دومین: روادیان**

۱۳۵ ..... به نام یزدان آفریدگار  
 ۱۴۱ ..... مهاجرت‌های تازیکان به ایران  
 ۱۴۴ ..... جلوگیری ساسانیان از مهاجرت تازیکان  
 ۱۴۷ ..... پس از پیدایش اسلام  
 ۱۵۱ ..... انبوهی تازیکان در آذربایگان

**گفتار نخستین: پیشینیان خاندان**

۱۵۵ ..... روادیان تازی و روادیان کردی  
 ۱۵۶ ..... ۱- رواد پسر مثنی ازدی  
 ۱۵۷ ..... ۲- وجناء پسر رواد  
 ۱۵۸ ..... ۳- محمد پسر رواد  
 ۱۵۹ ..... ۴- یحیی پسر رواد  
 ۱۶۰ ..... خداوندان مرند  
 ۱۶۱ ..... شورش محمد در مرند  
 ۱۶۳ ..... خداوندان ارومی  
 ۱۶۴ ..... خداوندان نریز

**گفتار دومین: پادشاهان آذربایگان**

۱۶۷ ..... ۱- ابوالهیجاء پسر رواد  
 ۱۷۰ ..... پادشاهی ابوالهیجاء بر آذربایگان و اران و ارمنستان  
 ۱۷۲ ..... ملان پسر ابوالهیجاء  
 ۱۷۴ ..... جنگ نخستین ملان با ارمنیان و گرجیان  
 ۱۷۶ ..... دومین لشکرکشی امیر ملان به ارمنستان  
 ۱۷۸ ..... ابودلف امیر گوغتن  
 ۱۸۰ ..... ۲- ابومنصور وهسودان پسر ملان  
 ۱۸۳ ..... درآمدن غزان عراقی به ایران

۲- وهسودان پسر محمد ..... ۵۹  
 ۳ و ۴- نوح پسر وهسودان، پسر او ..... ۶۳  
 ۵- ابراهیم پسر مرزبان پسر اسماعیل پسر وهسودان ..... ۶۴  
 ۶- جستان پسر ابراهیم ..... ۶۶  
 ۷- مسافر ..... ۶۸

**گفتار سومین: سالاریان**

در آذربایگان و اران و ارمنستان ..... ۶۹  
 آذربایگان پیش از دست یافتن مرزبان ..... ۷۰  
 جنگ‌های لشکری با دیسم در آذربایگان ..... ۷۱  
 گشادن سالار مرزبان آذربایگان را ..... ۷۵  
 جنگ دوم مرزبان با دیسم ..... ۷۷  
 محاصره مرزبان اردبیل را ..... ۷۹  
 هجوم روسان به اران و تصرف بردعه ..... ۸۰  
 کشتار روسان مردم بردعه را ..... ۸۲  
 جنگ‌های مرزبان و مسلمانان با روسان ..... ۸۴  
 بیرون رفتن روسان از بردعه ..... ۸۶  
 جنگ مرزبان با حسین حمدانی ..... ۸۸  
 تحقیق سال هجوم روسان ..... ۸۹  
 جنگ مرزبان با رکن الدوله و گرفتاری او ..... ۹۱  
 آذربایگان پس از گرفتاری مرزبان ..... ۹۳  
 مرزبان در دزسمیرم ..... ۹۵  
 گریختن دیسم از آذربایگان ..... ۹۹  
 پایان کار دیسم ..... ۱۰۱  
 حکمرانان بومی آذربایگان در زمان مرزبان ..... ۱۰۳  
 مرگ مرزبان و جانشینی پسر او جستان ..... ۱۰۹  
 خروج المستجیر بالله در گیلان و آذربایگان و پایان کار او ..... ۱۱۲  
 کشته شدن جستان و ناصر به دست وهسودان ..... ۱۱۳  
 جنگ‌های ابراهیم با وهسودان و گریختن او از آذربایگان ..... ۱۱۵  
 بازگشتن ابراهیم به آذربایگان ..... ۱۱۶

## مقدمه

### دیلمان و دیلمستان

ولایت جنگلی و کوهستانی که در نقشه امروزی ایران گیلان نام دارد، در زمان ساسانیان به دیلمان یا دیلمستان معروف بود. چه این ولایت از روزی که در تاریخ‌ها شناخته شده نشیمن دو تیره مردم بوده که تیره‌ای را «گیل» و دیگری را «دیلم» می‌نامیدند. گیلان یا تیره گیل در کناره‌های دریای خزر در آنجاها که اکنون رشت و لاهیجان است می‌نشستند و با آذربایگان و زنگان نزدیک و همسایگان بودند. ولی دیلمان در کوهسار جنوبی آن ولایت در آنجاها که اکنون رودبار و الموت است جای داشته بیشتر با قزوین و ری همسایه و نزدیک بودند.

این دو تیره گویا از یک ریشه و نژاد بوده‌اند. و شاید چنان‌که بطلمیوس دانشمند معروف یونانی نوشته از تیره‌های «ماد» بوده یا نسبتی با آن طایفه داشته‌اند. ولی در زمان ساسانیان و اوایل اسلام که در این کتاب موضوع گفتگوی ماست و عمده شهرت و معرفی این مردم از آن زمان‌ها شروع کرده دو تیره مذکور از هم جدا، و دیلمان یا تیره دیلم از هر حیث بزرگ‌تر و معروف‌تر بوده‌اند. و از این‌رو سراسر ولایت را به نام ایشان دیلمان یا دیلمستان خوانده چه بسا که همه مردم آن‌جا (گیلان را نیز) دیلم می‌نامیده‌اند. از این‌جاست که در نوشته‌های دوره ساسانی و کتاب‌های اوایل اسلام کمتر به نام «گیل» برمی‌خوریم و بیشتر نام «دیلم» و «دیلمان» است. هم‌چنان‌که اکنون برعکس آن دوره‌ها سراسر ولایت به نام «گیلان» معروف و همه مردم آن‌جا بی‌تفاوت «گیل» یا «گیلک» نامیده می‌شوند و نام دیلم از میان رفته است.<sup>۱</sup>

۱. تیره دیلم تا قرن هشتم هجری وجود داشته و از تیره گیل جدا بوده‌اند. در قرن مزبور کیایان زیدی انبوهی از

اما در این کتاب ما ولایت را همه جا دیلمستان خواهیم خواند و مقصود ما از دیلمان همگی مردم آن ولایت است چه گیل و چه دیلم مگر آن جا که از گیلان (تیره گیل) جداگانه نام ببریم.

## دیلمان در زمان ساسانیان

دیلمان مردم جنگی و دلیر و در فن رزم به مهارت معروف بودند و از نخست در پناه جنگل و کوهستان خود که از سخت ترین و استوارترین قطعه های ایران است خودسر و آزاد زیسته زیر فرمان حکمرانان و پادشاهان ایران کمتر می رفتند. بلکه چنان که مورخان صدر اسلام نگاه داشته اند در زمان ساسانیان (و شاید در روزگار اشکانیان و هخامنشیان هم) این مردم نه تنها فرمان پذیر و باجگزار پادشاهان ایران نبوده خودسر و یاغی می زیستند بلکه چه بسا که از کوهستان خود بیرون تاخته در شهرها و ولایت ها تا هر جا که می توانستند به چپاول و تاراج می پرداختند. و حکمرانان ایران دست بر سرزمین آنان نداشته ناگزیر دژهایی ساخته و لشکرهایی در برابر آن طایفه نشانده بودند.

پلاذری می نگارد قزوین پیش از اسلام دژی بود و پیوسته لشکری از ایرانیان در آن جا می نشست که با دیلمان هنگام جنگ بجنگند و هنگام آرامش جلو دزدان و راهزنان آنان بگیرند!

مسعودی می نگارد در چالوس (مازندران) دژ استوار و بزرگی بود که پادشاهان ایران بنیاد نهاده و پیوسته لشکری در برابر دیلمان می نشانند و این دژ برپا بود تا داعی ناصر کبیر ویران ساخت.<sup>۲</sup>

یاقوت دیهی را در نه فرسخی شهر زور «دیلمستان» نامیده می گوید جهت این نام آن بود که در زمان ساسانیان دیلمان هرگاه که برای تاخت و تاز بیرون می آمدند در این دیه

→

آنان را کشتار کرده اند (تاریخ گیلان، تألیف سید ظهیرالدین دیده شود) و گویا آن چه باز ماندند با گیلان در آمیختند و نام دیلم از میان رفت. ولی بی گفتگوست که گیلکان امروزی فرزندان و بازماندگان هردو تیره اند.

۱. فتوح البلدان، بلاذری، چاپ مصر، ص ۳۲۹- این مطلب را مسعودی و ابن اثیر نیز نگاه داشته اند.

۲. مروج الذهب، ناصر کبیر. این مطلب را ابن اثیر نیز نوشته.

بنگاه ساخته برای تاراج اطراف پراکنده می شدند و چون از کار خود می پرداختند در این جا گرد آمده سپس به کوهستان خود بر می گشتند.<sup>۱</sup>

از پاره ای مأخذهای ایرانی نیز این مطلب مدلل است که دیلمان از نخست خودسر و یاغی می زیسته زیر فرمان حکمرانان ایران نمی رفته اند. فخرالدین اسعد گرگانی در مثنوی ویس و رامین که اصل آن کتابی بوده به زبان پهلوی و وی به پارسی نظم کرده در گریختن رامین با ویس به کوهستان دیلم در شعرهایی که در این جا می آوریم از مردانگی و جنگجویی و دلیری دیلمان وصف بسیار کرده می گوید هرگز پادشاهی بر سرزمین آنان دست نیافت و ظاهراً آن است که این جمله ها در اصل پهلوی آن کتاب نیز بوده است.

ز قزوین در زمین دیلمان شد	درفش نام او بر آسمان شد
زمین دیلمان جایی است محکم	برو در لشکری از گیل و دیلم
بتاری شب از ایشان ناوک انداز	زنند از دور مردم را به آواز
گروهی ناوک استبر دارند	به زخمش جوشن و خفتان گذارند
بیدازند زوبین را گه تاب	چو اندازد کمانور تیر پرتاب
چو دیواند گاه کوشش ایشان	جهان از دست ایشان شد پریشان
سپر دارند ایشان در گه جنگ	چو دیواری نگاریده به صد رنگ
ز بهر آن که مرد نام و ننگ اند	ز مردی سال و مه باهم به جنگ اند
از آدم تا کنون شاهان بی مر	کجا بودند شاه هفت کشور
نه آن کشور به بهروزی گشادند	نه با کشور بر آن مردم نهادند (?)
هنوز آن مرز دوشیزه بماندست	بدان یک شاه کام دل نراندست <sup>۲</sup>

## دیلمان و تازیان

پس از پیدایش اسلام و برافتادن پادشاهی ساسانیان که سرتاسر ایران از رود فرات تا رود جیحون و از خلیج فارس تا قفقاز و دربند به دست تازیان افتاد در رشته کوهستان

۱. معجم البلدان، کلمه «دیلمستان» در آذربایگان نیز در نواحی سلماس جایی بود که در تاریخ های قدیم ارمنی دیلمستان نامیده شده و اکنون دیلمان یا دیلمقان معروف است شرحی را که یاقوت درباره دیلمستان شهر زور نوشته درباره این جا نیز می توان احتمال داد. ۲. مثنوی ویس و رامین، نسخه چاپی، ص ۳۸۵.

جبال (عراق عجم) می‌گماردند مهم‌ترین وظیفه او بود که با دیلمان جنگ کرده جلو تاخت و هجوم آنان بگیرد.

در همین زمان‌هاست که حدیث‌هایی از زبان پیغمبر [ص] در فضیلت قزوین و ثواب نشستن در آن جا روایت کرده‌اند. از جمله می‌گویند فرمود قزوین یکی از درهای بهشت است هر که یک روز و یک شب در آن جا به نیت جهاد نشیمن کند بهشت بر او واجب شود<sup>۱</sup>. معلوم است که سهم و رعب دیلمان مسلمانان را فرو گرفته کسی مایل نشستن در قزوین نمی‌شده. این حدیث‌ها را برای تشویق و برانگیختن مردم روایت کرده‌اند و گرنه چنان‌که یاقوت حموی متعرض شده صحت آن‌ها را نتوان باور نمود. شگفت است که شکوه و توانایی اسلام در این زمان‌ها به آخرین درجه رسیده و از کوه‌های پیرینه در اروپا تا ترکستان چین در میانه آسیا فرو گرفته بود و مسلمانان کوه‌های پیرینه را در نور دیده تا کنار رود لوارد در خاک فرانسه به تاخت و تاز می‌پرداختند و سرتاسر اروپا از سهم و رعب ایشان می‌لرزید. با این حال چگونه بود که در گوشه‌ای از ایران یک مشت مردم کوهستانی را زبون و رام ساختن نمی‌توانستند؟!

نتوان گفت که تنها سختی کوهستان دیلم و انبوهی جنگل‌ها بود که مسلمانان را عاجز و درمانده می‌ساخت چه تازیان در همه جا از این کوه‌ها و جنگل‌ها بسیار دیده و در نور دیده بودند. باید گفت علت عمده همانا مردانگی و دلاوری دیلمان و قهرمانی‌ها و جانبازی‌ها بود که آن مردم در راه نگاهداری مرز و بوم خود و دفع دشمنان بیگانه آشکار می‌ساختند.

در حقیقت زندگانی دیلمان در این یک دوره سراسر قهرمانی و بهادری و درخور آن بوده که در تاریخ‌های ایران به تفصیل نگاشته شود. ولی افسوس که در تاریخ‌های ایران هرگز یادی از این داستان‌ها نکرده‌اند و شاید اگر بویهیان و زیاریان نبودند در تاریخ‌های ما

→ بزرگان کوفه کرد وی آگاهی یافته از شهر بیرون رفت و قصیده‌ای در تهدید این زیاد گفت که از جمله این بیت است:  
فکفوا والاذد تکم فی کتائب اشد علیکم من زحوف الایالمه  
معنی آن که: دست بردارید و گرنه به دفع شما برخیزم با دسته‌هایی که در حمله و هجوم سخت‌تر از دیلمان‌اند.  
۱. معجم البلدان و نزهت القلوب، کلمه قزوین دیده شود.

البرز مردمانی<sup>۱</sup> که عمده ایشان دیلمان و تیوران<sup>۲</sup> (مردم طبرستان) بودند تازیان را به سرزمین خود راه نداده یوغ بندگی آنان به گردن نپذیرفتند و با همه زور و توانایی که در آن وقت کشورگشایان تازی را بود و کوه و دشت از سهم و هیبت ایشان می‌لرزید مردم این یک قطعه کوهستان رام و زبون ایشان نشده و استقلال و آزادی خود از دست ندادند.

ولی تیوران با آن‌که از هر حیث بزرگ‌تر و نیرومندتر از دیلمان بودند با تازیان پیمان آشتی بسته ترک جنگی و دشمنی گفتند و پس از مدتی هم تازیان با هر تلاشی بود به ولایت ایشان درآمده سراسر دشت و هامون آن‌جا را تصرف نمودند و تنها در برخی کوهسارها بود که پادشاهانی از بومیان حکمرانی و استقلال داشتند [به شرحی که در تاریخ ما نگاشته است]. اما دیلمان برخلاف تیوران در دشمنی و کینه‌ورزی با تازیان سخت ایستاده گرد آشتی و طلب زینهار نگردیدند. و بدین اکتفا نکردند که در کوهستان خود آزاد زیسته از تعرض دشمنان آسوده باشند بلکه هنگام فرصت بر تازیان و مسلمانان تاخته از کشتار و تاراج دریغ نمی‌کردند. این بود که تازیان قزوین را بدان‌سان که در زمان ساسانیان بود لشکرگاه یا «نغر» قرار داده سپاهی از غازیان و مرابطان در برابر دیلمان بنشانند.

تا اواخر قرن سیم هجری این ترتیب میان دیلمان و مسلمانان برقرار و بیش از دوپست و پنجاه سال «به ویژه تا اواخر قرن دوم» جنگ و زد و خوردهایی در کار بود. دیلمان از بزرگ‌ترین و سهمناک‌ترین دشمنان اسلام شمرده می‌شدند و نا دیلم همه جا معروف<sup>۳</sup> و حمله هجوم نابهنگام و بی‌باکانه آن گروه ضرب‌المثل بود<sup>۴</sup>. خلفا هر که را به والی‌گری

۱. از جمله «موغان» و «تالشان» بودند که مورخان اسلام «موقان» و «طیلسان» نگاشته‌اند. همچنین طایفه‌ای به نام «بیر» که اکنون نشانی از او باز نمانده.

۲. نام قدیم مازندران «تیور» و نام فارسی آن ولایت هم «تیورستان» است. چنان‌که در سکه‌هایی که در قرن‌های نخستین و دوم هجرت در ولایت مذکور به نام پادشاهان بومی یا به نام حکمرانان مسلمان زده‌اند و اکنون به فراوانی موجود است همه جا نام ولایت با خط پهلوی «تیورستان» است. «طبرستان» معرب این کلمه و طبری معرب «تیوری» است.

۳. طبری و ابوالفرج اموی در داستان کربلا و شهادت امام حسین بن علی نوشته‌اند که روز نهم محرم امام از عمر بن سعد یک شب مهلت خواست و عمر در دادن مهلت تردید داشت، یکی از سرکردگان لشکر به وی گفت: «سبحان الله اگر اینان دیلمی بودند و این خواهش از تو می‌کردند تو بایستی بپذیری!».

۴. طبری در حوادث سال ۶۰ تفصیلی می‌نویسد که عبیدالله بن زیاد خیال گرفتن عبیدالله ابن الحر نامی از